بسم الله الرحمن الرحیم

سلام- این متن بر اساس دعایی از امیرالمومنین علیه السلام تولد یافته است.

شروعی بر اساس سوره مبارکه ماعون:

چشم­هایمان به یک سو مشغول شده و از سویی دیگر جا مانده است. چشم­هایمان به اوضاع خیابان­ها خیره مانده و غصه می­خوریم و فکر می­کنیم و دنبال راه می­گردیم برای رفع بی دینی های آشکار، تکذیب­های علنی و دهان کجی هایی که نمیدانیم چه بگوییم و چه بکنیم شاید کمترین تاثیری ببینیم.

چشم­هایمان به سوی کوچه خیابانها مشغول شده و دل­هایمان در حال پوسیدن است از فکر کردن و نتیجه نگرفتن. از گفتن و سودنبردن، اما از سوی دیگری از جامعه، غافل مانده ایم.

از خودی­های دور و اطرافمان. از اجتماع نماز گزارانی که نمازهایشان بی عطر و طعم شده است. رسم و رسوماتشان با سنت های پیامبر (صلوات الله علیه) فاصله گرفته.

رنگ و لعاب این و آن را بر سر و روی زندگیشان می­زنند تا بیشتر و بهتر دیده بشوند. اما به چه جهتی؟ و برای چه چشمهایی؟

برای بهتر دیده شدن و تحسین و تشویق شنیدن از دیگرانی که معلوم نیست به کدام سو در حرکت اند و چه سر­انجامی دارند. دیگرانی که معلوم نیست چه می­خواهند و چطور راضی می­شوند؟

فتنه ها که بلند می­شوند و در و دیوار جامعه را تکان تکان می­دهند، کسی از «کوچه خیابانی­ها» به این سو نمی­آیند، نماز خوان نمی­شوند. چیزی به حجب و حیایشان اضافه نمی­شود.

اما از این سو، یکی یکی تحلیل میروند و کوچه خیابانی می­شوند.

چشم­ها را در تمرکز بی­حاصل و سعی­های کم فایده به آن سو خسته نکنیم، چرا که بد خوردن و بد دیدن و بدشنیدن، درب فکر و عقل را می­بندد و راه را سخت و دور میکند. کمی متوجه همین طرف باشیم. اینجا هنوز فرصت هست برای نجات. نجات هسته مرکزی باورهای حق و تنظیم پایداری­های مومنانه. نجات فکرها، و باورهای ناکافی و عمل­های کارآمد منتظر شروع. نجات ایمانهای محدودِ در معرض خسارت و پوک شدن.

نجات عقاید استمرار نیافته و چشم­های به زمین دوخته شده.

به چشم­هایت فرصت بده تا آسمان را ببینند، که آسمان را دیدن، از آسمان دیدن است. تو را بلند می­کند فکر کردن به بلندیها.

هنوز فرصت داری برای نجات کوچه­ها اگر به خودت بیشتر امکان بدهی، برای عمیق تر شدن،برای چشم دوختن به افق­های بالاتر و امید بستن به نگاه و تحسین آسمانی­ها.

بسم الله الرحمن الرحیم

شغل انسان چیست؟ عبد شدن است. پس شغل اصلی­اش نماز است.

مشکلات انسان در کجا رو می شود؟ در دور شدن از شغل اصلی­اش. پس یک نماز بخوان تا بگویم مشکلت چیست؟

دعایی از امیرالمؤمنین علیه السلام

* «اللَّهُمَّ لَکَ صَلَّیْتُ وَ إِیَّاکَ دَعَوْتُ وَ فِی صَلَاتِی وَ دُعَائِی مَا قَدْ عَلِمْتَ مِنَ النُّقْصَانِ وَ الْعَجَلَةِ وَ السَّهْوِ وَ الْغَفْلَةِ وَ الْکَسَلِ وَ الْفَتْرَةِ وَ النِّسْیَانِ وَ الْمُدَافَعَةِ وَ الرِّیَاءِ وَ السُّمْعَةِ وَ الرَّیْبِ‏ وَ الْفِکْرَةِ وَ الشَّکِّ وَ الْمَشْغَلَةِ وَ اللَّحْظَةِ الْمُلْهِیَةِ عَنْ إِقَامَةِ فَرَائِضِکَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ مَکَانَ نُقْصَانِهَا تَمَاماً وَ عَجَلَتِی تَثَبُّتاً وَ تَمَسُّکاً  وَ سَهْوِی تَیَقُّظاً وَ غَفْلَتِی تَذَکُّراً وَ کَسَلِی نَشَاطاً وَ فَتْرَتِی قُوَّةً وَ نِسْیَانِی مُحَافَظَةً وَ مُدَافَعَتِی مُوَاظَبَةً وَ رِیَائِی إِخْلَاصاً وَ سُمْعَتِی تَسَتُّراً وَ رَیْبِی‏  ثَبَاتاً وَ فِکْرِی خُشُوعاً وَ شَکِّی یَقِیناً وَ تَشَاغُلِی فَرَاغاً وَ لِحَاظِی‏  خُشُوعاً  فَإِنِّی لَکَ صَلَّیْتُ وَ إِیَّاکَ دَعَوْتُ وَ وَجْهَکَ أَرَدْتُ وَ إِلَیْکَ تَوَجَّهْتُ وَ بِکَ آمَنْتُ وَ عَلَیْکَ تَوَکَّلْتُ وَ مَا عِنْدَکَ طَلَبْتُ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّد.» [[1]](#footnote-1)
* دعای زیبا و پر معناییست از امیرالمؤمنین علیه السلام. دو امتیاز ویژه در این دعا وجود دارد. شناخت تفصیلی، جزئی و متمایز اشکالات و نواقص زندگی انسان و دیگری راه درمان و آنچه که میتواند جایگزین خلأها و اشکالات بشود.

 یک سلول از بدن انسان همه صفات ژنتیک او را داراست؛ یک بیمار همه بند بندِ بدنش بیماری را با خود دارد. نقص یک فرد در کاری مشخص، معمولاً همان نقص او در کارهای دیگر است. از این رو وقتی در یک نماز، نقصان، عجله، سهو(چیزی که جلوی چشم فرد باشد و نتواند ببیند)، غفلت، کسالت: بی حالی ، فتره، بلغمی- سستی، نسیان، فراموشی، مدافعه(پس زدن معنویت)، ریا، سمعه(میل به ستایش شدن)، ریب(بددلی)، فکرة(پریشانی ذهنی و عدم تمرکز)، شک، مشغله، لحظه ملهیه(با گوشه چشم نگاه کردن، زیرچشمی و دویدن چشم از سر بی­توجهی) وجود دارد، کارهای دیگر نیز سهمی از این آفات و نواقص را دارند. (از استاد رجبعلی)

نقص: كم كردن و كم شدن. مثل:

وَ لا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتابٍ (فاطر: 11) و از عمرش چيزى كم نميشود مگر در كتابى است.

وَ إِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ (هود: 109) و ما نصيب آنها را بدون كم و كاست خواهيم داد.

قاموس قرآن، ج‏7، ص: 104

نقصان

(کم گذاشتن) وَ اجْعَلْ مَکَانَ نُقْصَانِهَا تَمَاماً

کم­فروش کسی است که وقتی از دیگران در خواستی می کند همه چیز را عالی و کامل می خواهد اما وقتی نوبت به خودش میرسد یادش میرود که بقیه هم همین طور دوست دارند.

کسی که به کم گذاشتن عادت کرد، شغلش می­شود کم گذاشتن. برای خودش و برای بقیه. آنوقت در مهمترین شغلی که دارد هم برای خودش کم می گذارد. زود می خواهد برود؟ کجا؟ همه جا، فرقی نمیکند. فقط بتواند زودتر برود و اینجا نماند.

کم گذاشتن ایرادها و نقص­ها را زیاد می­کند. البته که در کارهای متعدد زندگی هر چقدر هم که کامل باشی باز هم بعضی کارها هست که نمیشود و نباید برایش وقت و دقت زیادی خرج کرد. مساله این است که در زندگی بعضیها همه کارها باید یک نقص و ایرادی داشته باشند. ولش کن، ولش کن، می­شود راه و رسم زندگی.

درمان: کسی به خوشبختی و بزرگی نمیرسد مگر اینکه به خودش بگوید: ولش کن را ولش کن. تا آنجایی که می­توانی کارهای خوب را انجام بده و تمام کن، همچنین درست و کامل کار کن. معلوم است که نمی­توانی در همه چیز بیست باشی و باید در این دنیا از یک چیزهای غیر ضروری کم کنی تا به امورات قیمتی تری برسی. اما می شود بهتر از این بود و نصفه نصفه کار نکرد.

عجلة: شتاب.

راغب گويد: عجله طلب شى‏ء است پيش از وقت آن، و از مقتضاى شهوت ميباشد لذا در تمام قرآن مذموم آمده تا آنجا که گفته شده: «العجلة من الشيطان» و در آيه «وَ عَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضى‏» (طه:84) مشخص شده كه عجله با آنكه مذموم است ولى علّت آن امر محمودى است و آن رضاى خداست. قول مجمع نيز چنين است.

(استعجال): خواستن با عجله است «أَتى‏ أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ» (نحل: 1).

(عاجلة): مؤنّث عاجل و مراد از آن در قرآن، دنيا است «كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعاجِلَةَ. وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ» (قيامة: 20 و 21) و اين بواسطه زودگذر بودن دنياست. این عبارت سه بار در قرآن آمده و در هر سه مقابل آخرت است.

«خُلِقَ الْإِنْسانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُرِيكُمْ آياتِي فَلا تَسْتَعْجِلُونِ» (انبياء: 37). «عَجَل» اسم است بمعنى عجله. آيه كنايه از مبالغه انسان در عجله است گوئى كه از عجله آفريده شده است.

آيه فوق نظير آيه «كانَ الْإِنْسانُ عَجُولًا» (اسراء: 11) می­باشد. و عجول صيغه مبالغه است. قاموس قرآن، ج‏4، ص: 294

عجله

پیش از زمان لازم، نتیجه خواستن (و عَجَلَتِی تَثَبُّتاً وَ تَمَسُّکاً)

عجله کردن با سرعت داشتن فرق­هایی دارد. سرعت گرفتن در خوبی­ها و از دست ندادن فرصتها خیلی مهم است. اصلاً شیطان سوار بر زندگی کسانی می­شود که کندی و وقفه و جای خالی بین کارهایشان زیاد است.

اما هر کاری هم زمان متناسب خودش را می­خواهد. مثلاً برای یک دید و بازدید کردن باید یک حداقلِ زمانی را در نظر گرفت. سلام کردن و نشستن و بلند شدن و خداحافظی که احوال­پرسی به حساب نمی­آید.

باید به هدف از هر کاری توجه کرد تا حداقل زمان لازمش را هم پیدا کرد. نشستن پای گپ و گفت­های یک مادر و نگاه کردن به چشمهای مهربانش باید با آرامشی همراه باشد، اما یک تلفن زدن ساده­ برای یادآوری مطلبی را می­توان در کمتر از یک دقیقه­ هم گفت و تمام کرد.

اما عجله کردن یعنی چه؟ برای اینکه میوه­ای رسیده شود و بتوانیم آن را از درخت بچینیم باید زمان مشخصی طی شود. برای اینکه کودکی به بلوغ و عقل و ثبات در هیجانات و عواطف و تصمیم­گیری­های بهتر برسد باید مراحلی طی شود. نمی­شود از راه رسید و گفت زود باشید من عجله دارم. زودِ زود باید این میوه برسد و من شاهد ثمراتش باشم. برای جا افتادن یک خورش ناچاریم از صبح تا ظهر صبر کنیم. یا اینکه غذای فوری دیگری را درست کنیم. برای اینکه هواپیما از زمین بلند شود باید آرام آرام راه بیفتد و سریعتر و سریعتر ... و یا علی.

پس نتیجه خواستن و انتظار موفقیت داشتن قبل از صرف وقت، امکانات و شرایط لازم، می­شود عجله.

حالا این چه انتظاریست که ما میخواهیم با عجله و بی مقدمه نماز بخوانیم و تمام بشود و زود برویم؟ کجا قرار است برویم؟

هیچ، فقط یک جوری زودتر تمام شود. بروم، کار دارم. پدر و مادر دارم، درس دارم، دانشگاه دارم، همسر دارم، بچه دارم، شغل و کسب و کار دارم، نوه دارم، نتیجه دارم، کار دارم باید بروم.

درمان: (و عَجَلَتِی تَثَبُّتاً وَ تَمَسُّکاً، از یک سو تلاش برای ثبات داشتن در امور و این شاخه آن شاخه نرفتن و از یک سو پیوند دادن خود با قرآن و اهل بیت و ارزشهای ثابت و ماندگار)

  یکمی بمان، کجا می­خواهی بروی؟ بجای تلفن زدن و سفارش غذا و میوه و نان و گوشت دادن، برویم توی محله راه برویم، نان بگیریم، میوه ها را تماشا کنیم، با بچه ای که کنار کوچه نشسته توجه و گپ و گفتی داشته باشیم. به مسجد و نماز جماعت برویم. به خودمان تمرین بدهیم جلسات خوبی برویم که فقط نکته و تست نمی­گویند، صحبت می­کنند، آرام آرام. فکر کنیم و تأمل کنیم. بی هیچ عجله بمانیم و بمانیم. هر بار حوصله­مان سر رفت بگوییم کجا؟ چه خبر است جای دیگر؟ عمری که دارد تند تند هدر می­رود. بگذار کمی هم کنار مجالس علما باشی.

اگر هم هیچ نفهمیدی و زود حوصله ات سر رفت و فکر کردی که به درد تو نمی­خورد و باید بروی، به آن شیطانی که عجله را تشویق می­کند بگو بگذار عمری که اینجا و آنجا هدر می­رود در کنار قرآن و پیامبر و انبیا و اهلبیت علیهم السلام هدر برود. عمر هدر دادن هم سلیقه می­خوهد.

همه دارند می­روند. کجا؟ اونجا... یک جایی خیلی اونور تر. بوق می­زنند، گاز می­دهند، هل می­دهند، داد میزنند، غر می­زنند تا بقیه را وادار کنند تا خواسته­های آنان را فورا فراهم کند. خواسته هایی که هر بار بهش میرسند باز قانع کننده و شاد کننده نیست باید بروند باز هم یک جای دیگر.دنبال یک لباس دیگر، غذای دیگر، آدمهای دیگر و سرگرمی­های دیگر. می­خواهد طلاق بگیرد که برود، هر جایی که شد، فقط اینجا نماند. به فرداهای خیلی بدترش یک لحظه فکر نمیکند. به فرداهایی که آرزو التماس برگشت به این روزها را خواهد کرد.

چه کارهای بی حاصلی که ساعت­ها وقت و توجه ما را می­گیرد اما برای این سه دقیقه نمازی که قرار است مرا تا طبقات بالاتر آسمان و تا اعلی علیین راه ببرد و دنیا و آخرتم را آباد کند و همه کارهایم را قابل قبول و اصلاح کند وقت ندارم، همین الان باید بروم.

حالا تو بمان همین جا. کجا می خواهی بروی؟ طاقت بیاور. صبوری با نماز برایمان زندگی می شود. صبوری با زندگی هم نمازهایمان را نمازتر می­کند.

اگر بخواهید واژه ها و مفاهیمی که در این متن با عجله ارتباط بیشتری دارند را پیدا کنید، کدامها را انتخاب می­کنید؟ رفتید؟ یا می­مانید؟ عجله نکنید!

السَّهْوُ: خطأ عن غفلة، و ذلك ضربان: ترجمه شود

أحدهما أن لا يكون من الإنسان جوالبه و مولّداته، كمجنون سبّ إنسانا، و الثاني أن يكون منه مولّداته، كمن شرب خمرا، ثم ظهر منه منكر لا عن قصد إلى فعله. و الأوّل معفوّ عنه، و الثاني مأخوذ به، و على نحو الثاني ذمّ اللّه تعالى فقال: فِي غَمْرَةٍ ساهُونَ‏ (الذاريات: 11)، عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ (الماعون/ 5). المفردات في غريب القرآن، ص: 431

سهو

چیزی که جلوی چشم فرد هست را نتواند ببیند (وَ سَهْوِی تَیَقُّظاً)

از صبح تا شب، دل دل میکنم که کجا باید بروم؟ چه کار باید بکنم؟ برنامه امروزم چه بود؟ چیزی یادم نرفته؟ الان لازم ترین کار من کدام است؟ گاهی برای رفع مشغله های ذهنی ام آنها را روی کاغذ میاورم و کارهای لازم و لازم­تر و مهم و مهم­تر را مشخص میکنم.

مشغول نماز که میشوم، باز دل دل کردن هایم شروع می­شوند. دیروز چرا اونطوری شد؟ دیدی چی رو یادم رفت؟ امروز چیزی یادم نرفته؟ برای فردا و روزهای بعد چطور؟

صدایی در گوشم زنگ می­زند و تکرار می­شود: «مگر نگفتند حی علی خیر العمل و تو بارها تکرارش نکردی؟ اگر این بهترین کاریست که می توانسته ای در کارنامه ات داشته باشی و خواهی داشت، پس دیگر حواست به کدام کار دیگر است؟

اگر بدانی چه توفیق برزگی بدستت آمده که تا این لحظه زنده بمانی تا فقط همین یک نماز را بتوانی بخوانی و برایت بماند چقدر برایت مهم می شود؟ و چقدر میخواهی درگیر غمگیین گذشته ها یا نگرانی آینده ها بمانی؟

همه امروز را زنده بمان برای رسیدن به نمازی دیگر. و همه نمازها را در حال ماموریتی جدی بر پا کن.»

راست می­گوید. ماموریت مهمی که بخاطرش به دنیا آمده­ام و به من امر شده که آن را ستون اصلی زندگی بدانم. اگر اینطور بشود من می­توانم کارهای دیگر را هم در حاشیه این نماز مهم­ ببینم. به این صورت که هر کدام نمازهایم را بهتر و قوی تر میکنند بمانند و هر کدام از توجه به آن کم می­کنند کنار گذاشته بشوند.

دوست خوبی میگفت: «لطفا خودتون رو سر جای خودش بگذارید». تازه دارم جای خودم را پیدا می­کنم. تازه دارم نعمت اصلی خودم را پیدا می­کنم. یک نعمتی هست که آدم را از پراکندگی ها در میاورد و اجرهای تمام نشدنی را برایش تا ابد سرازیر می­کند. انگار تازه دارم از خواب بیدار می­شوم. و همه کارهایم عطر و طعمِ نیت و توجه پیدا می­کنند.

الغفلة: عدم توجّه

وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ ... نساء: 102. كفار دوست دارند كه ايكاش از اسلحه و متاعهاى خويش غفلت ميكرديد. آيه روشن ميكند: غفلت آنست كه چيزى حاضر باشد ولى انسان به آن توجه نكند و آنرا فراموش كند. لذا در مجمع ذيل آيه 131 سوره انعام فرموده: غفلت ضدّ يقظه است يقظه يعنى بيدارى و توجّه و در نهج البلاغه خطبه 151 فرموده: «و استيقظ من غفلتك» از غفلتت بيدار شو.

ايضا در مجمع ذيل آيه 74 بقره فرموده: «الغفلة السّهو عن الشّى‏ء» و آن رفتن از ذهن است بعد از توجّه.

بقول راغب: آن سهوى است كه از كمى حفظ و كمى توجّه عارض شود وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (بقره: 74) خدا از آنچه ميكنيد در غفلت و بى‏خبرى نيست.

ناگفته نماند: غفلت چنانكه گفته شد عدم توجّه بچيز موجود است غفلت گاهى عذر مقبول است و آن در صورتى است كه علت غفلت عدم اتمام حجّت باشد مثل ذلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرى‏ بِظُلْمٍ وَ أَهْلُها غافِلُونَ (انعام: 131). يعنى انذار و ارسال رسل براى آن بود كه خدا قريه‏ها را روى ظلمي كه در حال غفلت مي­كنند هلاك نمي­كند. روشن است كه غفلت در اينجا عذر مقبول است عبارت اخراى اين، آيه وَ ما كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا (اسراء: 15) است ايضا آيه نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِما أَوْحَيْنا إِلَيْكَ هذَا الْقُرْآنَ وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلِينَ يوسف: 3. كه خطاب به حضرت رسول (صلّى اللّه عليه و آله) است و مراد از آن عدم توجّه است نه ذمّ. ولى غالبا علّت آن عدم دقت خود شخص است و در آنصورت مذموم است و عذر نيست مثل أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ اعراف: 179. يا وَيْلَنا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هذا انبياء 97.

در بيشتر آيات كه غفلت درباره مردم بكار رفته مراد از آن غفلت غير معذور و در مقام ذمّ است.

(اغفال) وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ كهف: 28.

اغفال يعنى وا داشتن بغفلت و تسليط غفلت بر شخص. يعنى اطاعت مكن از كسيكه قلب او را از ياد خدا غافل كرده‏ايم و تابع هواى خود شده است.

اينگونه اشخاص در اثر اعمال بد خويش چنين مجازات شده‏اند و خود مقدّمه آنرا فراهم آورده‏اند چنانكه فرموده: فَلَمَّا زاغُوا أَزاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ صف: 5. يعنى چون منحرف شدند خدا قلوبشان را منحرف كرد. ايضا ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ ... توبه127

(غافلات) إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ الْمُؤْمِناتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ نور: 23. مراد از غافلات زنانى است كه از زنا بى‏خبر و نسبت بآن بى‏توجّه‏اند يعنى آنانكه بزنان عفيف و بى‏خبر و مؤمن، نسبت زنا ميدهند در دنيا و آخرت مورد لعنت خدايند. قاموس قرآن، ج‏5، ص: 112 و 113

غفلت

غافل شدن از یک موضوع بخاطر پرداختن به موضوعات دیگر

همین طور دارم میروم و مغازه­ها را نگاه می­کنم. چشمانم خسته می شود اما دیدنی­های تمامی ندارند. پشت سر هم مغازه و پاساژ و دستفروش و آدم و وسیله و خوردنی و رنگ و طرح و چراغ و ... ساعت و ... ای وای ساعت چند شد؟

چقدر خسته­ام. خسته از اینهمه دیدنی و شنیدنی و چقدر فکر و خیالهای مختلف و متعدد که ذهنم را از صبح تا شب و از شب تا صبح به باری می­گیرند.

همین طور دارم میروم، نه که بدانم چرا و به کجا، فقط مشغولم که حوصله­ام سرنرود. مثل کسی که حوصله خودش را سر می­برد که یک وقت حوصله­اش سر نرود. خودش را خسته میکرد که یکوقت خسته نشود. دارایی­هایش را به باد می داد که یکوقت...

خوب این چه کاریست؟ من این جا چه کار میکنم؟ یکمی از بالا به خودم نگاه کنم، یکمی بالاتر... آهان

امروز شنبه است. من در یک خیابان در محله... هستم. اینجا ایران است. مردم دارند میایند و میروند اما مهم نیست. ما همگی در ماه شعبان هستیم. در یک اردوی معنوی عالی برای آماده تر شدن برای ماه مبارک رمضان و شب قدر.

من عضو خانواده ام هستم و همه­مان فرزندان پیامبر زاده­ایم. فرزندان آدم و سوار شدگان بر کشتی نجات حضرت نوح. همه­مان از نسل آدمهای حسابی و اهل نجات. به هدف قیام و جهاد و رشد و بزرگ شدن به این دنیا آمده ایم با بهشتی که شش دانگ به ناممان زده اند و قرار است به زودی برگردیم به عالم آخرتی که الان همه دنیا را احاطه کرده با بهشتی که خیلی بزرگ ترش کرده ایم و خانه ای که تا نزدیکی منزل پیامبر و امیرالمومنین و حضرت زهرا و ... (علیهم السلام) به همسایگی با همه خوبان و خوبی هایشان رسیده باشد.

چقدر دیگر وقت دارم؟ برای اینکه خانه ام آماده بشود؟

برای اینکه قیام و جهاد و ماموریت خودم را کامل­تر کنم؟

برای اینکه زودتر خریدم را بکنم و به ماموریت بعدی برسم، با دلیل، با نیت، مثل کسی که هر خرجی می­کند برایش صدقه حساب می­شود.

برای اینکه تا اذان را نگفته­اند زودتر به یک مسجد برسم. بروم از یکی بپرسم...

درمان غفلت: ( و غَفْلَتِی تَذَکُّراً)

الذی خلق سبع سموات طباقا ... (آیه 3، سوره مبارکه مللک) خداوند عالم را دارای هفته مرحله از آسمان های بالا و بالاتر آفریده است. هر جا که هستی در آسمانهای بالاتر عالم هم حضور داشته باش تا لابلای حوادث گم نشوی. از میان کثرت­های پایین خودت را با بالا بردن فکرها و توجهاتت به وحدت برسان. به آنهایی که نمی­دانند چه می­کنند و چه می­گویند و چه می­خواهند توجه نکن و درگیرشان نشو. خودت را در عالم بالا حاضر ببین و به کار اصلی خودت برس. آنوقت مصداق­های کوچک و بزرگ حرکتت را در این عالم پایین پیدا می­کنی. در هر لحظه فرصت برای یک تست زدن هست و لحظه بعدی برای تست بعدی است. اما جمع و معدل نمرات را بعداً اعلام می کنند. حواست که به زمان و معدل و مقصد و ماموریتت باشد، الان از یک تست درست خودت غافل نمی­شوی. اهل ذکر می­شوی. غفلت مال تو نیست.

فتر:

اصل فتر چنانكه طبرسى فرمود بمعنى انقطاع از جديّت در كار است. راغب فتور را سكون بعد از حدّت، نرمى پس از شدّت، ضعف بعد از قوّت گفته است.

يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ لا يَفْتُرُونَ انبياء: 20. شب و روز خدا را تسبيح ميگويند و آرام نميشوند. آيه درباره ملائكه است.

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذابِ جَهَنَّمَ خالِدُونَ. لا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَ هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ زخرف: 74 و 75. گناهكاران در عذاب جهنّم پيوسته‏اند، عذاب از آنها قطع نميشود و آنها در جهنّم از نجات نوميداند (نعوذ باللّه).

(فترة) يا أَهْلَ الْكِتابِ قَدْ جاءَكُمْ رَسُولُنا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلى‏ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ ... مائده: 19. اى اهل كتاب رسول ما بدوران فترت و انقطاع پيامبران آمد تا نگوئيد كه بما بشير و نذيرى نيامد.

فَترت زمانى است كه در آن پيغمبر نيست و زمانه از رسول دور مانده و ارتباطش قطع شده. در دوران فترت دين هست ولى پيغمبر نيست. قاموس قرآن، ج‏5، ص: 146

فَطرت (قطعی داشتن)

سستی داریم تا سستی. گاهی کسی یکسره بی حال است و نا ندارد راه برود. اما گاهی کسی قطعی دارد. یک جاهایی حواسش جمع است و یک وقت دیگر دچار قطعی و سستی می­شود. گاهی که حرف دنیاست سر شوق می­آید و پیگیر می­شود تا چیزی از مطالب از دستش نرود و گاهی که موقعیت ذکر و معنویت و عروج است، پیدایش نیست. یک مقداری هست و بعدش نیست.

اینطوری هم عروجی حاصل نمیشود. آسانسور که منتظر کسی نمی­ماند. اگر پیامبر فرمودند: الصلوه قربان کل تقی، یعنی نماز بالابرنده هر اهل تقوی است. معلوم می شود، قدرت بالابر با قدرت تقوای هر شخص، تعیین می­شود و با قطع و وصل شدن یا دکمه خاموش را زدن تغییر می­کند.

حالا فکرش را بکنید نمازهای ما می­شود، سیما و محتوای بقیه زندگی ما. توفیق حج که نصیب هر کسی نمی­شود. باید بخواهی و بخواهی و اینقدر از خودت شوق و طلب اطاعت و عبودیت نشان بدهی و برایش دعا دعا و نفس نفس بزنی(استطاعت) تا قرعه به نام تو هم بیفتند.

حالا که میرویم حج خبرها هست برای اهلش. یک خبرهایی به ما هم میرسد و یک خبرهایی نمی­رسد. صاحب همه خبرها و حاضر در همه صحنه های پر شکوه و پردریافت حضرت امام عصر عج است. اما ایشان یک عده­ای را برای رسیدن به یک توفیقاتی صدا می­زنند و یک عده­ای را می­گذارند در قطعی­هایشان بمانند و وقت بگذرانند. در یک چادری از خیمه­های منا نماز جماعت هست و در خیلی­ها نیست. بالاخره آنها هم یک موقعی نمازهایشان را تکی تکی می­خوانند. اما آن­ یکی که می­گردد دنبال جماعت تا سطح دریافتش را بالا ببرد و هر روز اول وقت پشت سر امام حاضرش حاضر باشد، صدایش میزنند. بیا ده تا چادر جلو تر سمت چپ، همین جاست، بفرما داخل. شاید اینجا کسی از گروه شما نیست، اما جای شما محفوظ است. شاید در عرفات اغلب دارند جلوی کولرها باد خودشان را می­زنند و از گرما شکوه می­کنند اما شما بفرمایید همراه اهل قیام فریاد مبارزه و جهاد با کافران را سر دهید.

شاید در مکه یک عده­ای آن روز اول صبح، خواب باشند اما شما بفرمایید از این بالا کنار غار حرا، وسعت و پهنای مکه را تماشا کنید و صدای «اقرأ» گفتن جبرائیل را دوباره بر پیامبر صلوات الله علیه و آله به نجوا بنشینید. و این بار همراه با او ببینید و بشنوید و بفهمید و بشوید.

درمان: (و فَتْرَتِی قُوَّةً )

یکشنبه­ها که می­شود در دعاهای روزانه مادرمان فاطمه زهرا قوت پیدا می­کنیم با درخواست قوت داشتن در عبادتهایمان. عبادت وقتی واقعی شد، خواستنی شد، دیگر خودش شل و سفت نمی­شود. روسری خودش عقب نمی­رود. چادر خودش با باد باز و بسته نمی­شود. زبان خودش همین طوری دروغ و غیبت نمی­گوید.

در هیچ معامله مهم و معادله سرنوشت ساز، چیزی سرخود کم و زیاد نمی­شود. همه چیز در جای درست خودش قرار میگیرد و نتایج درست و دقیق در می­آیند. قوت خواستن و قوی شدن، نتیجه بصیرت یافتن با کتاب خدا و فهم حکم­ است. بصیرتی که آدم قوی و محکم را سر جای درست بندگی می­گذارد.

نسى:

نسى و نسيان هم بمعنى فراموش كردن آيد و هم بمعنى اهمال و بى‏اعتنائى. فيومى در مصباح ميگويد: نسيان مشترك است ميان دو معنى يكى ترك از روى غفلت و ديگرى ترك از روى عمد وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ ... بقره: 237 يعنى قصد ترك و اهمال نكنيد.

راغب گويد: نسيان آنست كه انسان آنچه در ذهن خود محفوظ داشته را از ياد ببرد، بواسطه ضعف قلب يا غفلت و يا از روى قصد تا از قلب او محذوف شود و از يادش برود. هر نسياني كه خداوند مذمت كرده نسيانى است كه اصل آن از روى تعمد بوده (و بى اعتنائى كرده تا از ياد رفته است).

نسى (بر وزن فلس) در عرف نام چيزى است كه بآن كم اعتنا ميكنند.

قرآن كريم به هر دو معنى ناظر است. آياتى از قبيل فَلَمَّا بَلَغا مَجْمَعَ بَيْنِهِما نَسِيا حُوتَهُما ... كهف: 61. قالَ لا تُؤاخِذْنِي بِما نَسِيتُ كهف: 73.

و آيات ديگر در نسيان از روى بى‏اعتنائى و اهمال مثل، فَلَمَّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ أَبْوابَ كُلِّ شَيْ‏ءٍ انعام: 44. چون ترك كردند و بى‏اعتنا شدند بآنچه تذكر داده بوديم در هر شى‏ء را بروى آنان گشوديم.

كَذلِكَ أَتَتْكَ آياتُنا فَنَسِيتَها طه: 126. همانطور آيات ما بر تو آمد پس از روى بى‏اعتنائى آنها را از ياد بردى، اينك نظرى به چند آيه:

1- فَالْيَوْمَ نَنْساهُمْ كَما نَسُوا لِقاءَ يَوْمِهِمْ هذا اعراف: 51. امروز بآنها اعتنا نميكنيم چنانكه بملاقات اين روز بوقت ابلاغ پيامبران، اعتنا نكردند.

2- وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ حشر: 19. نباشيد مانند آنانكه خدا را از روى بى‏اعتنائى فراموش كردند و خدا خودشان را از ياد خودشان برد حرف فاء در «فَأَنْساهُمْ» نشان ميدهد كه نتيجه فراموش كردن خويش است.

3- رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِينا أَوْ أَخْطَأْنا بقره: 286. روشن است كه مراد نسيان و خطاى مسئول است كه هر دو از روى بى‏اعتنائى بدستور خدا انجام گرفته است رجوع شود به «خطأ».

4- سَنُقْرِئُكَ فَلا تَنْسى‏ اعلى: 6. اقراء بمعنى خوانا كردن است «اقَرَأَهُ: جَعَلَهُ يَقْرَءُ» در مجمع فرموده: اقراء آنست كه شخص را وادار بقرائت كنى تا گوش داده اشتباهش را برطرف نمائى. ولى در آيه ظاهرا معنى اوّل مراد است يعنى: ما تو را خوانا ميكنيم در نتيجه فراموش نميكنى مراد از آن تمكين رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله از حفظ قرآن است كه اصلا آنرا فراموش ننمايد، اين آيه مفيد آنست كه آنحضرت بمدد خدا راجع بآيات ابدا فراموشى نداشت.

5- وَ ما كانَ رَبُّكَ (نَسِيًّا) مريم: 64. نسىّ بمعنى فراموشكار است يعنى خداى تو فراموشكار نبوده است.

6- يا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هذا وَ كُنْتُ نَسْياً مَنْسِيًّا مريم: 23. «نسى» را در آيه بفتح و كسر نون خوانده‏اند و آن شى‏ء حقير و غير قابل اعتنا است كه بفراموشى زده شود يعنى: ايكاش پيش از اين مي­مردم و چيزی فراموش شده بودم. قاموس قرآن، ج‏7، ص: 62

نسیان

واژه نسیان خودش از آن واژه هایی است که آدم یادش میرود کجا می­خواسته درباره آن حرف بزند و یا چه چیزی میخواسته بگوید و یا اصلاً چنین واژه ای هم در میان واژه­ها بوده یا خیر. اما هر چه هست، خودش خودش است. اگر میخواهیم فراموش کردن از سر بی خبری و غفلت و اهمال کاری و هر نوع دیگرش، دست از سرمان بردارد باید ولش کن ها را ولش کنیم. بی فکری، بی فکری میاورد و نسیان، نسیان. در نماز و غیر نماز.

كسل

بفتح كاف و سين بمعنى سستى در آنچه نبايد در آن سستى كرد و لذا مذموم است. راغب و ديگران گفته‏اند: «الكسل التّثاقل عمّا لا ينبغى التّثاقل عنه» كَسِل بفتح كاف و كسر سين و كسلان بمعنى سست و بى‏حال است جمع آن كسالى بضمّ و فتح كاف آيد وَ إِذا قامُوا إِلَى الصَّلاةِ قامُوا كُسالى‏ يُراؤُنَ النَّاسَ نساء: 142.

چون به نماز برخيزند بى‏حال و كسل برخيزند و به مردم ريا كنند، وَ لا يَأْتُونَ الصَّلاةَ إِلَّا وَ هُمْ كُسالى‏ توبه: 54. هر دو آيه درباره منافقان است. اين لفظ تنها دو بار در قرآن آمده است. قاموس قرآن، ج‏6، ص: 110

كسل

می­خواهم بلند شوم، حالش را ندارم. دست و پایم همراهی نمی­کنند. حالا یکم دیگر بنشینم، کم کم...

خوابم می­آید. اگر یکم بخوابم حالم بهتر می­شود. نمی­دانم چند تا کار و برنامه داشتم که می­خواستم انجام بدهم اما حیف که حوصله اش نیست. یادم هم نمیاید. بروم فعلا بخوابم تا بعد...

کسی که به سستی عادت میکند، بدجوری همه عناصر وجودش سست می­شود. دستهایش، پاهایش، چشمهایش... کم میزند به فکر کردنش، عزم و اراده اش و ایمان و علم و عملش.

وقتی وسیله­ای را بر سر راهش میبیند می­گوید باشد بعدا اگر حالش را داشتم برمیدارم. وقتی یک فکر خوبی هم به سرش میزند، یعنی ملائکه برایش هدیه می­آورند می­گوید، باشه بعداً در موردش فکر می­کنم. اگر همین طور جلو برود دیگر ازین قولها هم به خودش نمیدهد. اینقدر سابقه اش و کارهای نکرده اش زیاد می­شود که فقط می­گوید به من چه. فعلا که نشستیم، الان که داریم می­خوریم، داریم بازی میکنیم، می­خواهیم بخوابیم.

می­گویند خیلی خوب است آدم اهل حال و با حال باشد. آدم باحال می­گوید کاری که الان می­شود کرد دیگر بعداً برایش وقت نیست. بعداً کارهای دیگری هست که باید انجام داد. آدم بی حال می­گوید تا وقتی که میشود خورد و خوابید و نشست و وقت گذراند چرا باید کاری کرد؟ اصلا چرا عاقل کند کاری؟!

درمان: (وَ کَسَلِی نَشَاطاً)

سرعت و سرحالی، نشاط می­آورد. اما بعداً بعداً کردن، شیطان را بر آدم سوار میکند و گرد رخوت و بیماری و بی­فکری پخش می­کند. باید بلند شد. رفت وسیله ای را برداشت و سرجایش گذاشت. شیشه و پنجره اتاق را تمیز کرد، پرده­ها را کنار زد و درها را باز کرد تا نور و هوای تازه بیاید.

باید اهل ساختن بود. از ساختن یک کاردستی هر چند وقت یک بار تا درست کردن فوری وسایلی که نیاز به تعمیر و اصلاح پیدا می­کنند تا رسیدگی به درمان و تغذیه و سلامتی خود و ورزش و جست و خیز و سرعت داشتن در کارهای خیر. و چه کاری خیر تر از خیرالعمل؟ به نماز نگو کار دارم. به کار بگو نماز دارم. اصلاً جا ندارد که از این­همه اجر و نور و طراوت و نشاط بگذریم و سر و سامان دادن به حال و احوالمان را به تاخیر بیندازیم.

ارحنا یا بلال: راحتی و خوشی به ما بده با اذان گفتنت، بلال. پیامبر اکرم (صلوات الله و سلامه علیه)

دفع:

دور کردن، كنار زدن.

دفع چون با «الى» متعدى شود بمعنى دادن است مثل «فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ ...» نساء: 6 و چون با «عن» متعدى شود بمعنى حمايت و يارى آيد نحو «إِنَّ اللَّهَ يُدافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا» حج: 38 خدا از مؤمنين حتما دفاع و حمايت ميكند، مفاعله در آيه ظاهرا براى مبالغه است.

و چون بنفسه متعدى شود بمعنى كنار و دور كردن آيد مثل «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ، السَّيِّئَةَ» مؤمنون: 96 سيّئة مفعول «ادفع» است يعنى بدى را با طريق نيكو دفع كن.

و نحو «وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ» حجّ: 40. قاموس قرآن، ج‏7، ص: 350

مدافعه

پس زدن معنویت (وَ مُدَافَعَتِی مُوَاظَبَةً)

داشتی خوب جلو میرفتی. با همه خوبی ها دوست بودی. دلت برای همه دوست داشتنی های عالم تنگ میشد، اگر با تو اندک فاصله ای میگرفتند. اما از آن روز به بعد کم کم داشتی کم میاوردی. نمیدانستی چرا نمازت آن روح و قوت را ندارد. نمیدانستی چرا حوصله رفتن به کلاسهای قران و گفتن و شنیدن از بهترین روح و ریحان ها را نداری.

نمیدانستی چرا حتی حوصله دیدن آدمهایی که وجودشان برکت زندگی ات میشد را هم نداری.

دلت میخواست فقط در خلسه خودت فرو بروی و هر بلایی میخواهد بر سرت بیاید.

مثل آدمهایی که عذاب لازم شده­اند از خودت اول از همه بدت می­امد. نشستی فکر کردی اینهمه عناد و دوری آخر برای چه؟ چه ات شده بود؟ باید دلیلش را پیدا میکردی؟ میفهمیدی که از کی اینطور شدی و چرا اینقدر بدتر و بدتر میشوی.

یادت آمد. آخر آدم باید یک چوبی لای چرخ زندگیش رفته باشد که اینقدر گیر میکند و دیگر جلو نمیرود. پیدایش کردی. یک کار بد آمده بود میان این جریان و سد درست کرده بود.

بد آمدن از خوبی­ها همه اش مال این بود که آن خود دوست داشتنی­ات را داشتی از دست می­دادی. شیطان هم که هیچوقت بی کار ننشسته بود. هر بار یکی را پیدا میکند که یک غلطی کرده، اینقدر در گوشش زغ زغ می­کند و بد و بیراه نثارش میکند تا برود صد تا کار بد دیگر هم بکند. اینقدر خودش را دوست نداشته باشد تا بتواند درب همه خیرها و خوشبختی­ها و روزی های دل گرم کننده را بروی خودش ببندد.

اما تو قوی­تر از اینها بودی که بخاطر این اشتباه و این همه تلاش شیطان از راه بمانی. درستش کردی. برگشتی. دوست داشتنی بودنت را باور کردی. به یک جایگاه عالی در بهشت چشم طمع داشتی و میخواستی خیلی خیلی بزرگتر و خواستنی ترش کنی. چه طمع خوبی. خوش به حالت. بیچاره شیطان، چقدر باید برود بگردد تا یکی دیگر را پیدا کند، حالش را بگیرد. حالش را به هم بزند تا خودش حالی بکند.

رئاء

«رئاء» بكسر اول بمعنى تظاهر و نشان دادن بغير است (اقرب) و آن اين است كه كار خوبى انجام دهد و قصدش تظاهر و نشان دادن بمردم باشد نه براى تقرّب بخدا «لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذى‏ كَالَّذِي يُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ» بقره: 264. صدقات خود را با منّت گذاشتن و اذيت باطل نكنيد مثل آنكس كه مال خويش براى تظاهر بمردم خرج ميكند كه خرج چنين شخص نيز باطل است. «الَّذِينَ هُمْ يُراؤُنَ» ماعون: 6. آنانكه تظاهر و ريا ميكنند همچنين است آيه 142 نساء و 47 انفال. قاموس قرآن، ج‏3، ص: 36

ریا

همین طور که داشت به سجده می­رفت و بلند می­شد پدرش از آن دورها صدایش زد، حمیییید، بلهههههه، داری چیگار می­کنییییی؟ دارم نماز میخونمممممم!

همه زدند زیر خنده از آن اخلاص و توجهش. سال هاست که خاطره شیرین کاری اش را برای هم تعریف میکنند و می خندند. اما این روزها که خیلی از آن سالها می­گذرد، این اعلام کردن­ها و خودنمایی­ها برایش چندان شیرین تمام نمی شود و کسی را نمی­خنداند.

دیدنی شدن

چقدر باید آدم گرفتار باشد که هر روز نماز خوانده باشد اما نمازهایش دوست داشتنی نباشند. چقدر آدم باید فکرش مشغول باشد که هر بار نماز خوانده باشد اما نفهمد در نمازهایش چه می­گوید و چه می­کند.

چقدر باید آدم یادش رفته باشد که دیده می­شود و می­تواند کارهای دیدنی بکند تا برای آن یکی که دارد او را از آن بالا و از همه جهت می­بیند، حرف­های گفتنی داشته باشد.

خدایا دیدی؟ من هم بودم، دیدی چه خوب ایستاده بود؟ مثل بنده ها، مثل خوب ها، مثل نماز خوان­ها. من هم ایستادم و همان کارهای زیبا را کردم و همان حرف های دوست داشتنی را زدم که کارها و حرف های پیامبر (صلوات الله علیه و آله) بود. اگر آدم یادش باشد هر بار می­تواند نمازی را بخواند که نه مال خودش بلکه مال آن بزرگِ بزرگ زیبای دوست داشتنی است، (همانی که می­فهمد چه می­گوید و چه می­خواهد) دیگر نمی­تواند اینقدر فکرش مشغول اینطرف و آنطرف باشد و گرفتار و سرگردان باشد که از این همه تماشایی شدن و دوست داشتنی شدن و راه پیدا کردن و بزرگ شدن کم بگذارد.

مزه می­دهد که آدم در چنین نقطه بلندی دیده بشود و چه تاسف انگیز است که در دیدنی ترین صفحه زندگی آدم غفلت کند از خوب دیده شدن.

وقت­ها گذاشته ایم برای دیدن این و آن، برای گفتن و شنیدن، برای مطرح شدن و خواندن و پیشرفت کردن...

چقدر جای اصرار دارد که در دیده شدنی ترین جای عالم، آدم حاضر شود بی هیچ عجله­ای، بماند و بماند. آراسته­تر و با نشاط­تر. مطرح بشود و بخواند و بالا برود.

سُّمْعة

ما سُمِّعَ به من طعام أَو غير ذلك رِياء ليُسْمَعَ و يُرى، و تقول: فعله رِياءً و سمعة أَي ليراه الناس و يسمعوا به

لسان العرب، ج‏8، ص: 162

سمعه

سوال از آیه الله مکارم شیرازی: ریا و سمعه چه تفاوتى دارند؟ و آیا هر دو با خلوص نیّت منافات دارد، و موجب بطلان عمل است؟!

در پاسخ فرمودند:«ریا» آن است که کسی عملی را طورى انجام دهد که دیگران ببینند تا از این طریق وجهه و موقعیت برایش حاصل شود، ولى «سمعه» آن است که عمل نیکى را دور از چشم مردم انجام دهد به این هدف که بعداً به گوش مردم برسد و موقعیتى در جامعه براى او فراهم شود، بنابراین هر دو عمل، انگیزه غیر الهى دارد. منتها یکى از طریق مشاهده به اطلاع مردم مى رسد، و دیگرى از طریق شنیدن و مشهور شدن و در واقع هیچ تفاوتى از نظر فساد و باطل بودن عمل و نبودن قصد قربت و آلودگى نیّت در میان این دو نیست.

ولى اگر که فاعل در حین انجام عمل قصد قربت داشته، بعداً که مردم از آن آگاه مى شوند و او را مى ستایند شاد و خوشحال شود، این حالت موجب بطلان عمل نخواهد شد.

اگر کسی عملى را با قصد تقرب به خدا انجام دهد و بعد به این فکر بیفتد که انجام آن را اینجا و آنجا بازگو کند تا کسب موقعیّت و خودنمایی کند، این کار را ریاى بعد از عمل مى نامند و ارزش کار او را بسیار پائین مى آورد و از نظر اخلاقى موجب ضعف و سقوط است.

ريب

بمعنى شك است و بعضى بدترين شكّ گفته‏اند. در اقرب و قاموس شكّ، تهمت، ظنّ و حاجت معنى شده است ولى قرآن كريم آنرا در شك بكار برده و شايد در بعضى تهمت و اضطراب قلب نيز مراد باشد چنانكه خواهيم گفت.

«أَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمِ ارْتابُوا ...»

نور: 50. «وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمُ الْأَمانِيُّ» حديد: 14. افعال اين ماده در قرآن مجيد همه از افتعال آمده و آن چنانكه در اقرب گفته بشكّ افتادن و شكّ كردن است و اگر با «باء» همراه باشد مثل «ارتاب بفلان» بمعنى تهمت زدن ميايد.

در بعضى آيات كلمه (مريب) صفت «شكّ» آمده مثل «وَ إِنَّنا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونا إِلَيْهِ مُرِيبٍ» هود:

62. «إِنَّهُمْ كانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ» سباء: 54. «وَ إِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ» فصلت: 45.

در اينصورت شكى كه شك آورنده است يعنى چه؟ ممكن است مراد از آن تأكيد باشد يعنى شكّ سخت. و احتمال دارد منظور تهمت و سوء ظن باشد يعنى چنان در شكّيم كه موجب ميشود تو را متّهم كنيم. و بتو سوء ظن داشته باشيم.

زمخشرى ريب را قلق و تشويق قلب گفته است و گويد: حقيقت ريبة قلق و اضطراب قلب و از آنست آنچه حسن بن على عليه السّلام گويد از رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله شنيدم ميفرمود «دع ما يريبك الى ما لا يريبك» بنا بر قول زمخشرى معنى «شك مريب» شك اضطراب آور است (مرتاب) اسم فاعل است بمعنى شك كننده «كَذلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتابٌ» غافر: 34.

(رَيْبِ) «أَمْ يَقُولُونَ شاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ» طور: 30. در مجمع منون را موت گفته و گويد بمعنى دهر هم ميايد: ريب ظاهرا بمعنى قلق و اضطراب است چنانكه از زمخشرى نقل شد و بيضاوى نيز گفته است يعنى بلكه ميگويند شاعر است براى او منتظر مرگ باشيم تا مثل شعراى ديگر بميرد و از او راحت شويم. صحاح و اقرب ريب المنون را حوادث روزگار گفته‏اند. (كه شخص را مضطرب ميكنند).

«لا يَزالُ بُنْيانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا (رِيبَةً) فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ» توبه:

110. ريبه چنانكه راغب و جوهرى گفته اسم مصدر است از ريب يعنى ساختمانى كه ساخته‏اند پيوسته مايه اضطراب دلهايشان است تا وقتيكه دلهايشان پاره پاره شود. قاموس قرآن، ج‏3، ص: 152

ریب

بچه که بودم، یعنی خیلی بچه تر از الان، همون ماههایی که تازه مکلف شده بودم و نماز خواندن اصلاً باب میلم نبود، خیلی تند تند نماز میخواندم. اینقدر تند که چهار رکعت در حدود یک دقیقه تمام می­شد و خودم را فوری به کوچه و ادامه بازی­ها می­رساندم. مادرم چند باری بهم گفتند که اینطوری نماز خواندن به دردم نمی­خورد و باید یک مقداری شمرده­تر و بهتر کلمات را ادا کنم و آرامتر به رکوع و سجده بروم. اما گوش من بدهکار نبود. بدم نمی­آمد که نماز صبح­هایم را خواب بمانم و گاه­گاهی اینقدر بازی را طول بدهم که وقت نماز ظهر یا شب هم بگذرد. یک روز پدرم صدایم کردند و یک پیشنهاد خوب و جالب دادند. گفتند اگر میخواهی اینطوری نماز بخوانی اصلاً لازم نیست. دیگر نمی­خواهد بخوانی. برو فقط بازی کن.  
-آخ جون! فکرش را بکنید، یعنی پدر اینقدر فهمیده؟ اینقدر باحال؟ میشود؟  
دیگر از خدا چه می­خواستم بهتر از این؟ هر روز بازی و تلویزیون و خوراکی و دوباره تلویزیون و بازی...  
توی اتاقم نشسته بودم و با خودم فکر میکردم که اصلاً کی گفته همه باید از اول 9 سالگی نماز بخوانند؟ اینطوریا هم نیست. همین که آدم خوب باشد و کارهای بد نکند کافیست. هم به زندگی دنیایش میرسد هم بهشت میرود. من که اصلاً با نماز حال نمی­کنم. نه معنی اش را درست می­فهمم، نه.... حالا انشا الله بزرگتر که شدم میخوانم...  
یکهو انگار که حوصله فرشته های دور و برم سر رفته باشد و یکیشان محکم بزند پس گردنم به خود آمدم:  
خوب بچه خنگ بازیگوش! اوندیم و این نمازها واقعا واجب بود. اومدیم و پس فردا از دنیا رفتی. اونوقت واقعا بهت نشون دادن که نماز کلید بهشته و هر کسی کلید نداشته باشه وارد نمی­شه. اومدیم و هر کار خوبی که انجام داده بودی واقعا اگر نمازهایت را درست نخوانده باشی، ازت قبول نکنند.   
اونوقت میخوای چکار کنی؟ اومدیم و این نمازهایی که گفتی خیلی هم مهم نیست که قضا بشه و بعدا سر فرصت میخوانی روی هم جمع شد رسبد به ده تا. صد تا. هزارتا. اونوقت اون روزا فهمیدی که خیلی مهمه که تا زنده هستی همه نمازهایت را خوانده باشی. نه تنها خوندن اینهمه نماز قضا لازمه بلکه هیچکدوم از اونها ثواب یک رکعت نماز در وقت خودش را جبران نکنه و با هیچ کار خوبی نشه یکیش رو جبران کرد.   
اون موقع میخوای چکار کنی؟ میتونی برگردی به امروز؟ میتونی امروز باور کنی که یه فرصت دیگه بهت دادن که برگردی به ابتدای تکلیف و همه اش را از اول شروع کنی. درست و قشنگ.

فکره

پریشانی ذهنی و عدم تمرکز ، و فِکْرِی خُشُوعاً

صراط الذین انعمت علیهم... این بچه داره چکار می­کنه؟ لباسش چقدر خوشگله. ضاااالین... دیوار را ببین، این گوشه اش را هم خط، خطی کرده. چرا زودتر ندیده بودم؟

الله الصمد... ملافه را باید عوض کنیم. رنگ و رویش رفته یک جنس بهتر از این باید بخریم. سبحان ربی العظیم و بحمده... فردا قرارمون با رفیقم ساعت چند شد؟ 8؟ کاش سر موقع بیاد.

الحمد لله اشهد ان... نمیدونم 3 رکعت خوندم یا 4 رکعت؟ بنظرم 4 رکعت باشه

چه خبر است در چند رکعت نماز؟ باید دید پریشانی های فکر از کجا میاید؟ ورودی های فکر انسان اغلب از مسیر چشم و گوش اوست و نشانه پراکندگی فکر در پراکنده حرف زدن و پخش بودن ذهن است، خصوصا در نماز.

از یک جایی اگر این مشکل درمان نشود، همه عالم وجود را در برمیگیرد. حتی خوابها را آشفته می­کند و نمی­توان از برکات آنها بهرمند شد. کافیست کمی مشخص­تر و درست­تر و کم­تر ببینیم و بشنویم و بگوییم. نه تنها از حرامها دور و بیزار باشیم، بلکه در حلال هم از هر نوع لغو و بیهودگی و پرسه زدن در گفتن و شنیدن و دیدن­های بی حاصل و بی دلیل، به سمت تمرکز و مقصد­دار شدن پیش برویم. آنوقت اگر خواب و بیداری و نماز و زندگیمان درست و جالب شد، خبرهای خوب زیادی در راه است:

لَوْ لا تَكْثیرٌ فی كَلامِكُمْ وَ تَمْریجٌ فی قُلوبِكُمْ لَرَاَیْتُمْ ما اَری وَ لَسَمِعْتُمْ ما اَسْمَعُ.

اگر نبود پرحرفی ها و حرفهای اضافی شما و اگر نبود تمریج در دلهای شما (كه دلتان حالت چمن را دارد و هر حیوانی در آن می چرد) ، می توانستید آنچه را كه من می بینم ببینید و آنچه را كه من می شنوم بشنوید.

پیامبر اکرم ( صلی اله علیه و آله)

شكّ:

گمان. توقف. (وَ شَکِّی یَقِیناً)

راغب گويد: آن اعتدال و تساوى دو نقيض است در نزد انسان.

خلاصه: شك آنست كه شخص به هيچ يك از دو طرف قضيه يقين نكند و ترجيح هم ندهد بلكه بود و نبود در نظر وى مساوى باشد بر خلاف ظنّ كه يكى از دو طرف را ترجيح ميدهد «بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ» دخان: 9.

بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ في‏ شَكٍّ مِنْها بَلْ هُمْ مِنْها عَمُونَ (66) بلكه در آخرت علم آنان به كمال ميرسد بلكه اينها (از مبعوث شدن در قيامت) در شكّند بلكه اينان از آن كورانند (66) قاموس قرآن، ج‏4، ص: 64

شک

باور کردنی نیست که بودن یا نبودن چیزی برای آدم مساوی باشد، آنهم چیزی مثل دینداری، عبادت، نماز. اگر کسی را دیدی که یک مدتی نماز می­خوانده و حالا دیگر نمی­خواند، یک مدتی حجب و حیای خوبی داشته و حالا چندان دنبال این حرفها نیست، یک مدتی اهل خمس و راستی و درستی بوده و دیگر نیست، اتفاقی نیست. خبرهایی در پس آن است.

کسی که همه توجه خود را صرف دنیا کند سهمی برای دیدن و شنیدن از آخرت برایش نمی ماند. هر کسی سهمیه­ای از توجه و تمرکز دارد. به هر سو که متمرکز بشوی از سوی دیگر غافل میمانی. اصرار و توجه به مشغولیت­های دنیا، فکر و خیال­های واهی و هم و غم­های زائدی را ایجاد میکند که صاحبش را مثل باتلاق در خود غرق می­کند. ثمره­اش شک کردن به بدیهیات، شک کردن به خوبی­ها و گیجی و نگرانی و بی سر و سامانی و کوری دائمیست. تا کی باید آدم از مقصدی که پیش رو دارد بی خبر بماند؟ تا وقتی که یکهو ببیند توی قبر خوابیده، درهای جهنم به رویش گشوده، درهای برکت و رحمت به رویش بسته شده و یقین و اطمینان به آخرت دیگر سودی برایش ندارد. گاهی خیلی زود دیر می­شود و آن­ روز، چه وقت اهل یقین شدن، چشم باز کردن و بنده شدن است.

مشغله

پراکنده کاری و گرفتاری (و تَشَاغُلِی فَرَاغاً)

كار، آنچه بدان مشغول باشند. فرهنگ أبجدي عربي-فارسي، متن، ص: 232

مشغله

= امروز می­خواهی چه کار کنی؟ -می خواهم نماز بخوانم.

= چطور می­توانی به این همه کاری که هر روز داری فکر کنی و ذهنت به هم نریزد؟

* کار زیادی ندارم، می خواهم فقط نماز بخوانم.

= مگر از صبح تا الان بسیار کارهای دیگر نداشته­ای و بعدش بسیار کارهای دیگر قرار نیست که انجام بدهی؟ فکر و خیالت درگیر نمی­شود؟ خسته نمی­شوی؟

* همه آن کارها برای این است که بتوانم خودم را به این یک نماز برسانم و همه کارهای بعدیم هم اثر و نتیجه این یک نماز است.

= مگر نماز خودش هدف است که اینقدر برایت مهم باشد؟

* نماز یک وسیله است برای این که بگویم من بنده ام، عاصی نیستم، طاغی نیستم، نیازمندم.

= این همه حرف را می خواهی با یک نماز بزنی؟

* اینهمه حرف نیست. فقط یک حرف است اینکه، من بنده ام و مدیر و همه کاره زندگیم کسی است که هر چه لازم داشته باشم، برایم فراهم می­کند، همه اجازه هایم را از او میگیرم و فقط او را دوست دارم.

= اینها که حرفهای سوره ناس است، می خواهی اینهمه سوره های دیگر را هم بخوانی؟

* نه، فقط یک کتاب را میخواهم بخوانم که پیامش پیوند خوردن و تبعیت از یک پیامبر ( صلی الله علیه و آله) است.

= یک قران و یک پیامبر. اینها می شوند دو تا

* قران و عترت دو چیز نیستند یک چیزاند.

= کتابها و پیامبران دیگر چه؟

* آنها هم همگی یک حرف دارند و یک دین دارند که اسلام است.

= این همه حرف در اسلام و قرآن و کتاب­های دیگر گفته شده، اگر نتوانی به همه آنها عمل کنی چطور؟ سرت گیج نمی­رود؟ نگران نمی­شوی؟ هول نمی­کنی؟ اگر نتوانی به همه کارهای خوب عمل کنی؟ ...

* قران و پیامبر فقط یک گفته اند: قل انما اعظکم بواحده، ان تقوموا لله مثنی و فرادی. (یک کار را به شما توصیه میکنم که در راه خدا دوتایی و تنهایی قیام کنید.)

و فقط یک نوع زندگی را در مسیر خوشبختی دیده­اند: قولوا لا اله الا الله تفلحوا (بگو و نشان بده که هیچ چیزی در عالم کاره­ای نیست، مگر خداوند).

لحظه ملهیه

با گوشه چشم نگاه کردن، زیرچشمی این­طرف و آن­طرف زدن و دویدن چشم از سر بی­توجهی

و لحاظی خشوعا

میخواست راحت باشد و بی دغدغه و هر کاری دلش می­خواست انجام بدهد. با هر چیزی که چندان کیف وحالی نداشت، ارتباطی برقرار نمی­کرد. نماز هم از همان­هایی بود که برایش عشق و حالی نداشت. شنیده بود بعضی­ها از نمازهایشان چه لذتی می­برند. اما خوب او که لذتی نمی­برد. راست هم می­گفت. آخر خودمانیم، سر صبح آدم خواب ناز را رها کند و خودش را با جرثقیل از رختخواب بکشد بیرون و راه بیفتد وضو بگیرد، کیف و حال دارد؟ یا وسطای ظهر که مشغول و سرگرم کلی کار و برنامه­های خودش شده­ صدای اذان بلند شود، بخواهد دست از هر کاری بکشد و برود بایستد سر سجاده، کیف و حال دارد؟

خدا را که همه دوست دارند اما نماز خواندن برایش اینطورا هم عشق و لذت نداشت. آنهم برای مثل اویی که دلش با انواع بازی­ها و خوش­گذرانی­ها گرم و مشغول بود و حال و رسم بعضی نمازخوانهای دور و برش هم چنگی به دل نمی­زد.

چند وقتی هست که یک دوست جالب پیدا کرده که با بقیه دوست­ها و فامیل اطرافشان فرق دارد. راحت می­تواند دل بکند از چیزهایی که برای بعضی آدم­های این روزها خیلی مهم شده. عجیب دل بسته­است به خدا و شوقی دارد برای هر چیزی که برای خدا دوست داشتنی است.

چند وقتیست که با محبت­ها و کمک­ها و بی­توقع بودن­هایش این رفیق تازه را هم حیران خود کرده است و تماشاگر این نمازخواندن­هایش. مرامش مثل اونهاییست که خیلی قبل­ترا شهید شدند و بعضیاشونم شهیدهای زنده این روزگارند.

به نظرش می­آید برای نماز­خوان بودن یک دلبستگی­هایی غیر از سرگرمی و این حرف­ها باید در میان باشد. یک چیزی مثل وابستگی شدید، مثل یک خواستن جدی. مثل کلماتی که زیاد بلد نیست راجع بهشان حرف بزند.

دست و پا زدن­های پیگیر و تمام نشدنی اینجور آدمها برایش حس کسی را دارد که میخواهد در مسابقه ای برنده شود که جایزه­های بزرگی دارد، انگار میخواهند از تپه هایی بالا بروند که هوایش مثل آن پایین­ها نیست و یک خوردنی­ها و منظره هایی را بهشان تعارف کنند که گیر هر کسی نمی­آید.

اینروزها فقط گاهی با خودش غر و لند میکند، حالا نمی­شود آدم هر طوری که راحت­تر است و با زبانی که خودش بیشتر می­فهمد و حال می­کند و هر وقت که شرایطش جورتر است، نمازش را بخواند؟

یاد خاطرات این دوستش از سربازی می­افتد، میگوید: «سربازها که می­روند خدمت، وقتی می­خواهند عرض ادب کنند، پا می­کوبند و دست کنار پیشانی می­گذارند و صاف و راست می­ایستند[[2]](#footnote-2). همان طوری که فرمانده به آنها یاد داده است. همان طوری سلام می­کنند که فرمانده خواسته است. سربازها برای خوش گذرانی نمی­روند اما پا می­کوبند و سر موقع برای انجام وظیفه می­ایستند.»

دلش می­خواهد او هم اینطوری باشد. دیگر دلش این روحیه سست و رهایی که فقط با آدامس و ولگردی و هرزه­گویی و انواع بازی گرم می­شود و این چشم­هایی که هر سو میچرخد و خسته می­شود و سیر نمی­شود را نمی­خواهد.

چقدر فرق می­کند اگر او هم بتواند پا بکوبد و صاف بایستد سر قرار و کمی با ادب­تر راه برود و حرف بزند و نگاهش را کنار خودش جمع کند و آرام­ بگیرد و قرار بگیرد. بتواند از این زندگی پر تلاطم و سیری ناپذیر و کم فایده­ای که دارد همین طوری میگذرد و تمام می­شود و عایدی ندارد نجات پیدا کند. حالا دیگر کیف داشته باشد یا نداشته باشد، چقدر فرقمی­کند اگر ته کار برایش مهم بشود که چیزی دستش میماند و قبولش می­کنند یا نه.

شاید یک روزی هم اینقدر قدش بلند شد و دنیای بهتری را آن بالاترهای خوش آب و هوا، نشانش دادند که بزرگترین لذتهای عالم را با گوش سپردن به یک عظمت و زیبایی اذان مسجد محل عوض نکند.

و سبحان ربک رب العزه عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین

1. بحار الانوار، ج83، ص 54 [↑](#footnote-ref-1)
2. تعبیر از استاد پناهیان در مبحث «چگونه یک نماز خوب بخوانیم» [↑](#footnote-ref-2)